

عجوزه‌ی هزار داماد!

نادره افشاری

خاطرات قربانیان کمونیسم دولتی کشور شوراهای این ویژگی را هم دارد که پرده‌های پرده‌های آهنین کشیده شده، پیرامون ساکنین آن زمان شوروی درگذشته را کنار می‌زند و چهره‌ی غریب این عجوزه‌ی هزار داماد را که بسیاری از جوانان و روشنفکران ایرانی و غیر ایرانی را فریفته و به قربانگاه کشانده است، به نمایش می‌گذارد. یکی از کسانی که از این اتوپیا کمدی، تصویری نسبتاً واقعی‌تر از دیگر همراهانش به دست می‌دهد، سرگرد هوایی پرویز اکتشافی است. اکتشافی از مسئولین شاخه‌ی هوایی افسری حزب توده بوده است. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و انجام عملیاتی در پایگاه قلعه مرعی، به همراه چند «همرزم» دیگرش مجبور به اختفا می‌شود. دو سالی را تا سال ۱۳۳۴ در دزاشیب تهران، تحت مسئولیت نورالدین کیانوری به ساختن حجم عظیمی نارنجک دست ساز مشغول بوده است. سال ۳۴ از ایران می‌گریزد. ۲۲ سال در شوروی سوسیالیستی به سر می‌برد. پس از این همه سال، با ترفندی خطرناک که می‌توانست به بهای جان خودش و خانواده‌اش تمام شود، به غرب می‌گریزد. و این روزها هم در شهر برلین همراه با همسرش که در هم‌هی این سال‌ها همراه و همدمش بوده است، زندگی طبیعی و مدرن خود را به دور از «هیاهوی بسیار برای هیچ» آن ایدئولوژی برپا داشته و در آن مدینه‌ی فاضله‌ی از دست رفته، ادامه داده، سال‌های پختگی‌اش را به تبدیل آن تجربه‌های خونین به شعور اجتماعی پرداخته است.

کتاب خاطرات پرویز اکتشافی که به کوشش حمید احمدی در سال ۱۳۷۷ منتشر شده است، حدود ۴۴۰ صفحه دارد که از کارهای رشک‌برانگیز حمید احمدی، عضو جامعه بین‌المللی تاریخ دانان شفاهی است.

من از این کتاب، تنها بخشی را که مربوط به موضوع تمامیت ارضی کشورها در چشم این ابر قدرت فروریخته‌ی تاریخ است، برگزیده‌ام. با این کار خواسته‌ام از زبان یکی از کسانی که نظام عقیدتی شوروی را از درون شناخته است، و در سال‌های اقامتش در این کشور، لحظه به لحظه با خون و پوستش ترس را در متن وجودش رسوب داده است و چند بار هم هدف نهادهای K.G.B برای سر به نیست شدن خیابانی با شیوه‌ی ایجاد تصادف مصنوعی بوده است، نشان بدهم که کارکرد شعار انترناسیونالیستی «ارتجاعی بودن تمامیت ارضی کشورها» به عنوان پیش زمینه‌ی تجاوز به دیگر کشورها چگونه بوده است؟!

توضیح این که یکی از نویسندگان کمونیست جوانسال‌تر از اکتشافی، در نقدی بر یک «منشور» تأکید بر «تمامیت ارضی کشور ایران» را یک محور «ارتجاعی» ارزیابی کرده است. بدون این که بخوام پاسخی به این دوست نادیده داده باشم، از متن این کتاب و این خاطرات، چگونگی و چرایی دعوی چین و شوروی، مسأله‌ی رویزونیسم و تمامیت ارضی و تجاوزهای سالیان این کشور را به کشورمان ایران، زیر عنوان نجس انترناسیونالیسم کمونیستی نشان می‌دهم:

اکتشافی در برگ ۲۰۹ کتابش در رابطه با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان می‌نویسد: «... بالاخره پس از جر و بحث‌های طولانی جلسه به هم خورد... تأیید گردید که اساسنامه‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را باقراف دبیر حزب کمونیست و رئیس جمهور آذربایجان شوروی تهیه کرده و مورد تأیید استالین قرار گرفت و رهبران فرقه‌ی دموکرات آذربایجان سعی کردند... آذربایجان را از بقیه‌ی ایران جدا سازند و کمیته‌ی مرکزی حزب توده دستور داد که هم‌هی اعضای این حزب در آذربایجان به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بپیوندند. در بدو امر عده‌ای از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب توده با این دستور [دستور پیوستن به فرقه برای عملی کردن

تجزیه‌ی ایران [مخالف بودند، و بعداً چون «دوستان شوروی» تذکر دادند، دست از مخالفت برداشته شود، آن عده هم دست از مخالفت برداشتند.

«به هر حال روشن گردید که کمیته‌ی مرکزی حزب [توده] تمعداً از قبل برای این مسأله‌ی بسیار مهم که ارتباط مستقیم با سیاست استالینی توسعه طلبانه‌ی شوروی داشت، کمترین وقت را معین کرد تا کارها فرصت نداشته باشند چگونگی تشکیل فرقه‌ی دموکرات و حکومت جدایی‌خواه آذربایجان و خطاهای حزب توده در حمایت از آن را مورد بحث قرار دهند...» (همانجا)

و اما همین «سیاست استالینی توسعه طلبانه‌ی شوروی» در رابطه با کشور پهناور و کمونیستی و یار غار شوروی در آغاز کار چگونه عمل کرده است؟! اکتشافی در رابطه با اختلافات دو کشور چین و شوروی می‌نویسد:

«... در دهه‌ی ۱۹۶۰ اختلافات بین خروشچف و مائوتسه دون بر سر مسائل اساسی‌ای که دو موضوع بود، تشدید شد. یکی این که چین می‌خواست بمب اتمی بسازد و خروشچف... مخالف بود. اما موضوع دوم، اختلافات مرزی بین شوروی و چین در یک منطقه‌ی رود مرزی به نام گویا اسوری بود. در آنجا روسیه در دوران تزاری با نیروی خود تا کرانه‌ی اقیانوس آرام رسیده بود. در آن دوران روسیه یک کشور قوی از لحاظ سازمان نظامی بود... واحدهای نظامی روسیه مثلاً یک هنگ با پرچم روسیه در آن منطقه‌ی آسیا هر قدر می‌توانستند جلو می‌رفتند و پرچم روسیه را به اهتزاز در می‌آوردند...»

«در آن دوران [۲۰۰ سال پیش از این دعوا] قسمتی از خاک چین جزو روسیه شد. از جمله قراردادهایی که به چین تحمیل شد - همانطور که در آن زمان روس و انگلیس به ایران تحمیل کردند - روس‌ها در آن منطقه‌ی آسیا هم این کار را می‌کردند. در آن دوران یک قرارداد بین روسیه و چین در باره‌ی رود مرزی اسوری امضا شد... شوروی که میراث روسیه در واقع به آن رسید، همان قراردادهای قبلی را معتبر می‌دانست. دولت روسیه عوض شده و شوروی به وجود آمده، ولی آن قراردادها اعتبار داشتند... شوروی‌ها دست به تشکیل جلسه‌ی مشاوره بین المللی احزاب کمونیست و کارگری زدند و این گردهمایی را در مسکو تشکیل می‌دادند و از این راه می‌خواستند چین را محکوم کنند. حزب توده هم که همیشه تابع نظریات شوروی بود، جلسه‌ی عمومی حزبی خود را در مسکو تشکیل داد و اسکندری قطعنامه‌ای در طرفداری از شوروی و تقبیح چین [برای استرداد بخشی از خاکش] ارائه کرد... (صص ۲۳۸ تا ۲۳۹)

این درگیری ادامه می‌یابد و مائو که در پی بازگرداندن بخشی از خاک چین به کشورش بود، مرتباً موی دماغ شوروی‌ها می‌شود. در این بین ایرانیانی که طرفدار شوروی هستند [توده‌ای‌ها] در بخش فارسی یا ترکی و کردی رادیو مسکو بر علیه چین و به طرفداری از «سیاست استالینی توسعه طلبانه‌ی شوروی» کلی برنامه تدارک می‌بینند. از سوی دیگر ایرانیانی هم که در رادیوی پکن به همین تبلیغات - این بار برای منافع کشور چین - مشغولند، به درگیری‌های این دو ابر قدرت کمونیستی که بعدها با اتهام «رویزیونیسم چینی» معروف می‌شود، دامن می‌زنند. هر دو کشور نیز احزاب کمونیست طرفدارشان را سر همین مسأله‌ی مرزی به میدان می‌کشانند.

بعدها مائو برای باز پس گرفتن این بخش از کشورش، با فرستادن «امواج انسانی» به سوی این رود مرزی، با کشور متجاوز درگیر می‌شود و شوروی سوسیالیستی در یک اقدام «انسان دوستانه»ی انترناسیونالیستی، با اشعه‌ی لیزر چینیان را قتل عام می‌کند.

بعد در همان نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۶۰ «اسکندری قطعنامه‌ای را به این جلسه‌ی عمومی حزب آورد... اسکندری [دبیر کل آن زمان حزب توده] در این جلسه‌ی عمومی حزبی در مسکو آن قطعنامه را خواند... او گفت: در چین رویزونیسم بروز کرده و باید تقبیح شود...» (ص ۲۶۸)

در راستای حمایت از این سیاست استالینی توسعه طلبانه‌ی شوروی «شوروی‌ها در شمال ایران مستقر شدند و با این که در آنجا حزب توده وجود داشت، یک حزب به نام فرقه‌ی دموکرات آذربایجان تشکیل دادند و... بعد از مدت کمی یک شبه دولت آن را هم به وجود آوردند. به همین جهت مردم آذربایجان و سراسر ایران با حزب توده و جریان چپ و «دموکراسی سوسیالیستی» مخالف شدند، چون دیدند هدف از این جریان سیاسی این است که قسمتی از خاک ایران جدا گردد...» (ص ۲۸۷)

در این راستا به این دوستان انترناسیونالیست می‌توان گفت: نخست این که دیگر شوروی‌ای وجود ندارد که برای «سیاست استالینی توسعه طلبانه‌اش» لازم باشد به اصل تمامیت ارضی کشورها خدشه‌ای وارد شود. دوم این که این چگونه اندیشه‌ای است که دفاع از «تمامیت ارضی کشور»‌ها را «ارتجاعی» و «رویزونیستی» ارزیابی می‌کند و «سیاست استالینی توسعه طلبانه‌ی شوروی» را لابد مترقی و رو به پیش. در هر منطقه‌ای به ویژه در ایران ما، همیشه عده‌ای بوده‌اند که از ضعف دولت مرکزی برای شورش و بلوا و تجزیه طلبی استفاده کرده‌اند. علت مخالفت هیستریک تمامی این احزاب انترناسیونالیستی ایرانی هم با نظام پیشین حاکم بر ایران، همین بوده است. برای آنانی که از تاریخ آگاهی کمی دارند، عرض می‌کنم که شوروی و جریان بلشویکی حزب کمونیست شوروی از همان سال‌های نخست پس از انقلاب کمونیستی در کشورشان، به خاک ایران چشم داشته‌اند و حزب توده و اعوان و انصارشان را هم برای تأمین همین «سیاست استالینی توسعه طلبانه‌ی شوروی» به میدان فرستاده‌اند. این دریافت، خوشبختانه تجربه‌ی همان کسانی است که خود سال‌ها و دهه‌ها در دام فریب این اتوپای کمونیستی و انترناسیونالیستی، خانه و خانمانشان را و خلی‌ها حتا جانشان را از دست داده‌اند...